



جلسه: ۱۲۴
تاریخ: ۱۴۰۴/۱۱/۲۱

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

بسم الله الرحمن الرحيم

منابع مالی حکومت اسلامی

منبع دوازدهم: اموال مجهول المالك

دوازدهمین منبع از منابع مالی مطرح شده برای حکومت اسلامی، اموال مجهول المالك است؛ یعنی اموالی که صاحب آن مشخص نیست.

در ارتباط با اموال مجهول المالك، چهار قول در بین فقها مطرح شده است:

قول اول: اموال مجهول المالك باید با اذن ولیّ امر و حاکم شرعی به مصرف صدقه برسد.

قول دوم: بنابر احتیاط واجب، صرف اموال مجهول المالك در مصرف صدقه نیاز به اذن حاکم شرعی دارد.

قول سوم: صرف اموال مجهول المالك نیاز به اذن حاکم شرع ندارد، اما احتیاط مستحب این است که اذن گرفته شود.

قول چهارم: صرف اموال مجهول المالك در مصرف صدقه به صورت کلی نیازمند اذن نیست.

از بین اقوال ذکر شده، آنچه موجب می شود اموال مجهول المالك مربوط به بحث حاضر باشد، قول اول است؛ چون بر اساس این قول، ولایت مجهول المالك در اختیار ولیّ امر است و او است که باید به دیگران اجازه در تصرف بدهد و اگر اجازه ندهد، باید اموال مجهول المالك در اختیار او قرار گیرد تا هر اقدامی که به صلاح می داند، انجام دهد. قول دوم نیز به نحوی به همان قول اول بازگشت می کند.

ادله ولایت داشتن حاکم شرعی بر اموال مجهول المالك

برای ولایت داشتن حاکم شرعی بر اموال مجهول المالك، ادله ای قابل اشاره است.

دلیل اول: روایت محمد بن قاسم بن فضیل بن یسار

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع فِي رَجُلٍ كَانَ فِي يَدِهِ مَالٌ لِرَجُلٍ مَيِّتٍ لَا يَعْرِفُ لَهُ وَارِثًا كَيْفَ يَصْنَعُ بِالْمَالِ قَالَ مَا أَعْرِفُكَ لِمَنْ هُوَ يَعْنِي نَفْسَهُ.^۱

در این روایت درباره مالی سؤال شده که صاحب آن از دنیا رفته و آن مال در اختیار کسی قرار می گیرد که وارث صاحب مال را نمی شناسد؛ یعنی وارث داشته، ولی شناخته شده نبوده است.^۲ امام علیه السلام در پاسخ فرموده اند: «روشن است که صاحب مال کیست» و مقصود، خود ایشان بوده است؛ لذا از این روایت استفاده می شود مالی که صاحب آن معلوم نیست، در اختیار ولیّ امر و حاکم قرار می گیرد.

۱. وسائل الشیعة ۲۶: ۳۰۱.

۲. این برداشت می تواند مستند به ترک استفعال امام علیه السلام باشد؛ چون وقتی سائل تعبیر «لَا يَعْرِفُ لَهُ وَارِثًا» را به کار برده، امام علیه السلام از مقصود او سؤال نکرده است که به صورت کلی وارث ندارد و یا اینکه دارای وارث هست، ولی شناخته شده نیست. ترک استفعال امام علیه السلام موجب می شود که کلام دارای اطلاق بوده و هر دو فرض را شامل گردد.



جلسه: ۱۲۴
تاریخ: ۱۴۰۴/۱۱/۲۱

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

با توجه به تعبیر «يَعْنِي نَفْسَهُ» کاملاً روشن و واضح است که صاحب اختیار این اموال، امام علیه السلام است، اما ممکن است این تعبیر توسط محمد بن قاسم و یا شخص دیگری اضافه شده باشد. البته طبق فرض اضافه شدن توسط غیر امام نیز مشکلی ایجاد نمی‌شود؛ چون بدون این تعبیر نیز مقصود امام علیه السلام روشن است؛ چون غیر از خودشان، احتمال داده نمی‌شود که شخص دیگری مقصود بوده باشد.

مناقشه

استدلال به روایت محمد بن قاسم با مناقشاتی مواجه است:

مناقشه اول: روایت به لحاظ سندی با اشکال مواجه است.

توضیح مطلب این است که شیخ طوسی این روایت را به اسناد خود از محمد بن احمد بن یحیی نقل کرده است. طریق شیخ طوسی به محمد بن احمد بن یحیی صحیح است. محمد بن احمد بن یحیی، سعد بن سعد و محمد بن قاسم بن فضیل هم ثقه هستند و مشکلی از جهت آن‌ها وجود ندارد. تنها راوی که در این روایت محل کلام است، عبّاد بن سلیمان است. البته ایشان توسط نجاشی و شیخ طوسی ترجمه شده، اما توثیق خاص نسبت او وجود ندارد و برای اثبات وثاقت او لازم است به توثیقات عامّه پرداخته شود. برخی از وجوه عامّه که برای اثبات وثاقت عبّاد بن سلیمان قابل اشاره است، عبارتند از:

وجه اول: ابن ولید و شیخ صدوق عده‌ای از راویان کتاب محمد بن احمد بن یحیی را استثنا کرده‌اند. برخی از فقها استثنای ایشان را دالّ بر ضعف افراد استثنا شده و وثاقت افراد استثنا نشده، دانسته‌اند. از طرف دیگر عبّاد بن سلیمان جزو افراد استثنا شده نیست. بنابراین وجه اول عدم استثنای ابن ولید و شیخ صدوق از کتاب محمد بن احمد بن یحیی است.

به نظر ما این وجه به لحاظ صغروی صحیح است، اما کبرویاً مورد پذیرش نیست؛ یعنی عدم استثنای ابن ولید و شیخ صدوق دلالت بر وثاقت ندارد؛ چون نهایتاً استفاده می‌شود که ابن ولید و شیخ صدوق، ضعف افراد استثنا نشده را احراز نکرده‌اند، اما عدم ضعف به معنای وثاقت نیست.

وجه دوم: وقوع در اسناد کامل الزیارات. البته عبّاد بن سلیمان از مشایخ با واسطه ابن قولویه بوده است.

این وجه نیز صغرویاً صحیح است، اما کبرویاً محل مناقشه است.

وجه سوم: واقع شدن عبّاد بن سلیمان در کافی که به دو وجه دلالت بر وثاقت او می‌کند.

این وجه نیز کبرویاً محل مناقشه است.

وجه چهارم: نقل روایت توسط اجلایی همچون سعد بن عبدالله، احمد بن محمد، محمد بن حسن صفار و محمد بن حسین از عبّاد بن سلیمان.

با پذیرش یکی از وجوه ذکر شده، روایت به لحاظ سندی معتبر بوده و صحیح خواهد بود؛ اما با توجه به عدم پذیرش وجوه ذکر شده، به نظر ما سند روایت با اشکال مواجه است.

مناقشه دوم: روایت محمد بن قاسم مربوط به فرضی است که صاحب اصلی مال از دنیا رفته و ورثه او شناخته شده نباشند. از طرف دیگر ممکن است از دنیا رفتن صاحب مال خصوصیت داشته و فرضی که صاحب اصلی مال زنده است، دارای این حکم نباشد؛ چون همان طور که اگر کسی از دنیا رفته و وارثی نداشته باشد، اموال او متعلق به امام علیه السلام است، ممکن است کسی هم که از دنیا رفته و وارث او شناخته شده نیست، اموالش در اختیار امام علیه السلام قرار گیرد، اما اگر زنده باشد، چنین حکمی حتی در فرض



مجهول بودن وارث او، برای اموالش ثابت نشده باشد. بنابراین استدلال به این روایت منوط به الغای خصوصیت از مورد آن است که با توجه به احتمال ذکر شده، امکان الغای خصوصیت وجود ندارد و نمی‌توان حکم مطلق مجهول المالك را با این روایت ثابت کرد. مناقشه سوم: استدلال به روایت محمد بن قاسم مبتنی بر این است که تعبیر «لَا يَعْرِفُ لَهُ وَارِثًا» به این معنا باشد که برای شخص وارث وجود دارد، ولی شناخته شده نیست. اما محتمل است که این تعبیر به معنای عدم وجود وارث باشد. مؤید بر این مطلب نیز این است که صاحب وسائل این روایت را در دو باب با عنوان‌های «بَابُ أَنْ مَنْ مَاتَ وَلَا وَارِثَ لَهُ مِنْ قَرَابَةٍ وَلَا زَوْجٍ وَلَا مُعْتَقٍ وَلَا ضَامِنٍ جَرِيْرَةً فَمِيرَاثُهُ لِلْإِمَامِ»^۱ و «بَابُ حُكْمِ مِيرَاثِ الْمَفْقُودِ وَالْمَالِ الْمَجْهُولِ الْمَالِكِ»^۲ ذکر کرده است. در نتیجه روایت ظهور در اموال مجهول المالك ندارد و ممکن است مربوط به فرض ارث بلا وارث باشد؛ آلا اینکه به ترک استفصال امام علیه السلام استدلال شود که بعد از به کار برده شدن تعبیر «لَا يَعْرِفُ لَهُ وَارِثًا»، از مقصود سائل سؤال نکرده است و ترک استفصال امام علیه السلام موجب شکل‌گیری اطلاق در کلام ایشان می‌شود. در نتیجه، هر دو فرض یعنی عدم وجود وارث و عدم شناخت وارث، از همین حکم برخوردار خواهند بود. با این بیان، نقل کردن صاحب وسائل در دو باب نیز روشن می‌شود؛ چون ایشان نیز اطلاق فهمیده است.

دلیل دوم: روایت داود بن ابی یزید

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ إِنِّي قَدْ أَصَبْتُ مَالًا وَإِنِّي قَدْ خِفْتُ فِيهِ عَلَى نَفْسِي وَلَوْ أَصَبْتُ صَاحِبَهُ دَفَعْتُهُ إِلَيْهِ وَتَخَلَّصْتُ مِنْهُ قَالَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ اللَّهِ أَنْ لَوْ أَصَبْتَهُ كُنْتَ تَدْفَعُهُ إِلَيْهِ قَالَ إِي وَ اللَّهِ قَالَ فَأَنَا وَ اللَّهِ مَا لَهُ صَاحِبٌ غَيْرِي قَالَ فَاسْتَحْلَفَهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَيَّ مَنْ يَأْمُرُهُ قَالَ فَحَلَفَ فَقَالَ فَادْهَبْ فَاقْسِمْهُ فِي إِخْوَانِكَ وَ لَكَ الْأَمْنُ مِمَّا خِفْتَ مِنْهُ قَالَ (فَقَسَمْتُهُ بَيْنَ إِخْوَانِي).^۳

در این روایت نقل شده که شخصی به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند که مالی در اختیار او قرار گرفته و نسبت به آن مال در نفس خود احساس ترس می‌کنم. البته اگر صاحب آن را پیدا می‌کردم، مال را به او داده و از آن خلاص می‌شدم. امام علیه السلام ابتدا از او سؤال می‌کند که اگر صاحب آن را پیدا کنی، واقعاً مال را به او خواهی داد؟ او پاسخ مثبت می‌دهد. امام علیه السلام در ادامه می‌فرماید: به خدا قسم صاحبی غیر من ندارد. امام علیه السلام در ادامه او را قسم می‌دهند که به همان کسی که امر می‌کنند، پرداخت کند. او نیز قسم می‌خورد. امام علیه السلام امر به تقسیم آن مال در بین برادران او کرده و او را نسبت به آنچه می‌ترسیده، در امان قرار می‌دهند.

در این روایت امام علیه السلام به صراحت درباره مالی که صاحب آن شناخته شده نیست، بیان کرده که خود ایشان صاحب آن مال است و غیر ایشان صاحبی ندارد. البته در ادامه روایت تحویل دادن به خود ایشان را لازم ندانسته و پرداخت به برادران را مطرح کرده است. بنابراین دلالت این روایت بر تعلق داشتن اموال مجهول المالك به امام علیه السلام تام است. البته منبع مالی بودن این اموال

۱. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۴۶.

۲. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۹۶.

۳. وسائل الشیعة ۲۵: ۴۵۰.



جلسه: ۱۲۴
تاریخ: ۱۴۰۴/۱۱/۲۱

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

منوط به استظهار این مطلب است که تعلق این اموال به امام علیه السلام، به عنوان شخصی ایشان نبوده است، بلکه امام علیه السلام به عنوان حاکم و ولیّ امر، صاحب اموال مجهول المالک بوده‌اند. به نظر ما از نظر عرفی این استظهار صورت می‌گیرد. نسبت به عصر غیبت نیز باید گفته شود که این ویژگی مختص امام معصوم علیه السلام نیست و فقیه نیز از این ویژگی برخوردار است. طبق این فرض، حکومت اسلامی علی‌الاطلاق صاحب اختیار نسبت به اموال مجهول المالک خواهد بود. اما اگر نتوان از امام معصوم علیه السلام به فقیه تعدی کرد، حداقل این است که اموال مجهول المالک از منابع مالی حکومت اسلامی معصوم علیه السلام خواهد بود.

بنابراین روایت از حیث دلالت قابل استدلال است. اما به لحاظ سند، تنها اشکال در نقل شیخ کلینی به جهت موسی بن عمر است؛ چون محمد بن یحیی ثقة است. احمد بن محمد نیز اگرچه مردّد بین اشعری و برقی است، اما هر دو ثقة‌اند. حجاج نیز توثیق شده است. داود بن ابی یزید نیز توسط شیخ طوسی و نجاشی دو نفر ذکر شده است که یکی از آن‌ها «داود بن ابی یزید» و دیگری «داود بن فرقد ابی یزید» است و هر دو توثیق شده‌اند. برخی این دو عنوان را مربوط به یک راوی دانسته‌اند، اما به نظر ما با توجه به اینکه نجاشی و شیخ طوسی دو عنوان ذکر کرده‌اند، ظاهر این است که مربوط به دو راوی هستند، اما نکته حائز اهمیت این است که هر دو عنوان توثیق شده‌اند؛ لذا از این جهت نیز مشکلی متوجه سند روایت نمی‌شود.

اما موسی بن عمر مردّد بین چند راوی است. در صورتی که مقصود از او، موسی بن عمر بن بزیع باشد، توسط شیخ طوسی و نجاشی توثیق شده است، اما اگر موسی بن عمر بن یزید بن ظبیان صیقل باشد، توثیق خاص ندارد و صرفاً برای اثبات وثاقت او و جوه عامی همچون وقوع در کامل الزیارات و کافی قابل اشاره است. راوی دیگر با نام موسی بن عمر، موسی بن عمر بغدادی است که ایشان نیز توثیق خاص ندارد و درباره او، صرفاً عدم استثنای ابن ولید و شیخ صدوق از کتاب احمد بن محمد بن یحیی قابل اشاره است. مرحوم آقای خویی موسی بن عمر را مردّد بین موسی بن عمر بن یزید و موسی بن عمر بن بزیع دانسته و ابن بزیع را نیز به جهت وقوع در کامل الزیارات توثیق کرده و در نهایت، قائل به صحیح بودن روایت شده است. البته این مطلب مربوط به زمانی است که ایشان قائل به وثاقت راویان کامل الزیارات بوده است؛ اما بعداً از این مبنا برگشته‌اند. اما به نظر ما موسی بن عمر مردّد بین سه نفر است که ثقة و غیر ثقة هستند و این امر موجب ضعف سند روایت می‌شود.

البته علاوه بر شیخ کلینی، شیخ صدوق نیز این روایت را با سند «رَوَى الْحَجَّالُ عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع»^۱ نقل کرده است. در ابتدای سند شیخ صدوق، عبدالله بن محمد حجاج مزخرف قرار دارد، ولی شیخ صدوق در مشیخه خود، طریق به او ذکر نکرده است. در صورتی که گفته شود که با توجه به تعبیر «وَجَمِيعُ مَا فِيهِ مُسْتَخَرَجٌ مِنْ كُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَيْهَا الْمُعَوَّلُ وَإِلَيْهَا الْمَرْجِعُ»^۲ که شیخ صدوق در مقدمه ذکر کرده، تمامی روایات فقیه، از کتاب‌های مشهوری که مورد اعتماد فقها و مرجع آن‌ها بوده، استخراج شده، نتیجه این می‌شود که روایت از کتاب حجاج استخراج شده و کتاب او هم مشهور بوده است. در این صورت، کتاب حجاج دیگر نیازمند سند نیست و بر فرض هم شیخ صدوق به سند خود اشاره می‌کرد، سند ایشان تشریفاتی محسوب می‌شد. بر اساس این مبنا، سند شیخ صدوق صحیح خواهد بود؛ چون دیگر در طریق ایشان موسی بن عمر وجود ندارد و خود حجاج نیز ثقة است. ادامه نیز داود بن ابی یزید قرار دارد که او نیز ثقة است.

۱. من لا یحضره الفقیه ۳: ۲۹۶.

۲. من لا یحضره الفقیه ۱: ۳.



جلسه: ۱۲۴
تاریخ: ۱۴۰۴/۱۱/۲۱

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

اما در صورتی که مطلب ذکر شده مبنی بر نقل شدن روایات کتاب فقیه از کتابهای مشهور، مورد پذیرش قرار نگیرد، کتاب حَجّال نیازمند سند خواهد بود؛ اما نکته حائز اهمیت این است که لازم نیست سند شیخ صدوق حتماً در مشیخه ذکر شده باشد، بلکه اگر از طریق دیگر نیز بتوان به طریق ایشان دست یافت، روایات نقل شده اعتبار خواهند یافت. برای دست یابی به طریق شیخ صدوق به حَجّال از این روش می‌توان استفاده کرد که شیخ طوسی در ترجمه عبدالله بن محمد المزخرف الحجال در فهرست، این چنین فرموده است: «عبد الله بن محمد المزخرف الحجال، له كتاب؛ أخبرنا أبو عبد الله، عن محمد بن علي بن الحسين، عن أبيه، عن علي بن الحسن بن علي الكوفي، عن أبيه، عن الحجال. وأخبرنا ابن أبي جيد، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن سعد بن عبد الله و الحميري، عن الحسين بن علي الكوفي، عن الحجال.»^۱ با دقت در این طریق، مشخص می‌شود که در طریق شیخ طوسی به حَجّال، شیخ صدوق واسطه است؛ چون شیخ طوسی شهادت داده که شیخ مفید به ایشان این چنین گفته و شیخ مفید نیز شهادت داده که از شیخ صدوق نقل کرده است. در ادامه نیز شیخ صدوق طریق خود به حَجّال را برای شیخ مفید بیان کرده است. این طریق به سند شیخ صدوق در فقیه اضافه می‌گردد. در نتیجه سند شیخ صدوق این چنین می‌شود: «أبي عن علي بن الحسن بن علي الكوفي عن أبيه عن حجال» و با این فرض، نقل ایشان مسند خواهد شد.

البته طبق فرضی که کتاب حَجّال مشهور نیست و نیازمند سند است، صرف مسند بودن روایت از آن کافی نیست و باید سندی که برای آن ذکر شده، معتبر باشد؛ لذا باید واسطه‌های شیخ صدوق تا حَجّال مورد بررسی قرار گیرند. در این زمینه می‌توان گفت: وثاقت پدر شیخ صدوق، روشن است و از جهت ایشان مشکلی وجود ندارد. بعد از ایشان، علی بن حسن بن علی کوفی قرار دارد که به قرینه راوی و مروی عنه، علی بن حسن بن علی بن عبدالله بن مغیره است؛ چون در طریق نجاشی، «علی بن حسن بن علی کوفی عن أبيه عن حجال» ذکر شده و طریق شیخ صدوق به عبدالله بن مغیره نیز این چنین است: «و ما كان فيه عن عبد الله بن المغيرة فقد رويته، عن جعفر بن علي الكوفي - رضي الله عنه - عن جدّه الحسن بن علي، عن جدّه عبد الله بن المغيرة الكوفي.»^۲ بنابراین مقصود از علی بن حسن بن علی کوفی، ابن مغیره است که حسن بن علی بن عبدالله بن مغیره ثقة است و از جهت او مشکلی وجود ندارد. اما علی بن حسن بن علی بن عبدالله بن مغیره دارای توثیق نیست و عدم وثاقت او برای سند شیخ صدوق اشکال ایجاد می‌کند؛ الا اینکه ادعا شود ابن بابویه که کتاب او را نقل کرده، شخص جلیل القدر بوده و نقل جلیل برای وثاقت شخص کافی است. اما به نظر ما این مطلب ثابت نیست؛ لذا اگرچه نقل شیخ صدوق، مسند شد، اما سند ایشان معتبر نیست. علاوه بر اینکه اساساً محتمل است شیخ صدوق، روایت را از کتاب حَجّال استخراج نکرده باشد، بلکه از کتاب دیگری استخراج کرده و سند خود را از حَجّال آغاز کرده باشد. طبق این احتمال نقل شیخ صدوق مرسل بوده است. در نتیجه روایت به لحاظ سندی با اشکال مواجه است. تاکنون به دو روایت در باب منبع مالی بودن اموال مجهول المالک برای حکومت اسلامی اشاره گردید که هر دو روایت به لحاظ سندی با اشکال مواجه هستند. علاوه بر اینکه در مقابل این دو روایت، روایاتی وجود دارد که اموال مجهول المالک را جزو منابع حکومت اسلامی ندانسته‌اند و بر اساس این روایات، برخی از فقها فتوا داده‌اند کسی که مال مجهول المالک در اختیار دارد، می‌تواند بدون اجازه گرفتن از ولی امر، آن را صدقه بدهد. برخی نیز صرفاً احتیاط مستحب کرده‌اند که صدقه دادن مال مجهول المالک با اجازه فقیه باشد. در این زمینه به سه روایت اشاره شده و در ادامه به امکان یا عدم امکان جمع بین روایات پرداخته می‌شود.

روایت اول: روایت علی بن ابی حمزه

۱. فهرست الطوسی ۲۹۳.

۲. من لا يحضره الفقيه المشيخه ۴: ۴۶۰.



جلسه: ۱۲۴
تاریخ: ۱۴۰۴/۱۱/۲۱

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ بُنْدَارٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: كَانَ لِي صَدِيقٌ مِنْ كُتَّابِ بَنِي أُمَيَّةَ فَقَالَ لِي اسْتَأْذِنْ لِي عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع - فَاسْتَأْذَنْتُ لَهُ فَأَذِنَ لَهُ فَلَمَّا أَنْ دَخَلَ سَلَّمَ وَجَلَسَ ثُمَّ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي كُنْتُ فِي دِيْوَانِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَأَصَبْتُ مِنْ دُنْيَاهُمْ مَالًا كَثِيرًا وَاعْمَضْتُ فِي مَطَالِيهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَوْ لَا أَنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَجَدُوا لَهُمْ مَنْ يَكْتُبُ وَيَجِبِي لَهُمْ الْفِيءَ وَيَقَاتِلُ عَنْهُمْ وَيَشْهَدُ جَمَاعَتَهُمْ لَمَا سَلَبُونَا حَقَّنَا وَلَوْ تَرَكْتُهُمُ النَّاسُ وَمَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا وَجَدُوا شَيْئًا إِلَّا مَا وَقَعَ فِي أَيْدِيهِمْ قَالَ فَقَالَ الْفَتَى جُعِلْتُ فِدَاكَ فَهَلْ لِي مَخْرَجٌ مِنْهُ قَالَ إِنْ قُلْتَ لَكَ تَفْعَلُ قَالَ أَفْعَلُ قَالَ لَهُ فَأَخْرُجْ مِنْ جَمِيعِ مَا كَسَبْتَ فِي دِيْوَانِهِمْ - فَمَنْ عَرَفْتَ مِنْهُمْ رَدَدْتَ عَلَيْهِ مَالَهُ وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ تَصَدَّقْتَ بِهِ وَأَنَا أَضْمَنُ لَكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْجَنَّةَ - فَأَطْرَقَ الْفَتَى طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ لَهُ لَقَدْ فَعَلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ ابْنُ أَبِي حَمْزَةَ فَرَجَعَ الْفَتَى مَعَنَا إِلَى الْكُوفَةِ - فَمَا تَرَكَ شَيْئًا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا خَرَجَ مِنْهُ حَتَّى ثِيَابُهُ الَّتِي كَانَتْ عَلَى بَدَنِهِ قَالَ فَقَسَمْتُ لَهُ قِسْمَةً وَاشْتَرَيْنَا لَهُ ثِيَابًا وَبَعَثْنَا إِلَيْهِ بِنَفَقَةٍ قَالَ فَمَا أَتَى عَلَيْهِ إِلَّا أَشْهُرٌ قَلِيلٌ حَتَّى مَرِضَ فَكُنَّا نَعُوذُ قَالَ فَدَخَلْتُ يَوْمًا وَهُوَ فِي السُّوقِ قَالَ فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ لِي يَا عَلِيُّ وَفَى لِي وَاللَّهِ صَاحِبُكَ قَالَ ثُمَّ مَاتَ فَتَوَلَّيْنَا أَمْرَهُ فَخَرَجْتُ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع - فَلَمَّا نَظَرُ إِلَيَّ قَالَ لِي يَا عَلِيُّ وَفَيْنَا وَاللَّهِ لِيَصَاحِبُكَ قَالَ فَقُلْتُ صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَكَذَا وَاللَّهِ قَالَ لِي عِنْدَ مَوْتِهِ.^۱

بر اساس این روایت، علی بن ابی حمزه نقل کرده است که دوستی از منشی‌های بنی امیه داشته که از او درخواست می‌کند از امام صادق علیه السلام اجازه بگیرد تا به خدمت ایشان برسد. علی بن ابی حمزه از امام صادق علیه السلام اجازه گرفته و ایشان اجازه شرفیابی می‌دهند. بعد از اینکه دوست علی بن ابی حمزه به خدمت امام علیه السلام می‌رسد، به امام علیه السلام عرض می‌کند به مال کثیری رسیده است، ولی لاابالی‌گری کرده و در حلال و حرام آن دقت نکرده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: اگر شما نبودید، آن‌ها نمی‌توانستند این مقدار قدرت پیدا کنند و حق ما را سلب نمی‌کردند. دوست علی بن ابی حمزه از راه نجات خود سؤال می‌کند و امام علیه السلام می‌فرماید: از اموالی که در اختیار داری، هر مقدار که صاحب آن را می‌شناسی، به صاحب آن برگردان و اموالی که صاحب آن را نمی‌شناسی، صدقه بده. او نیز همین کار را انجام داده و تمام اموال خود را بازمی‌گرداند به حدی که دیگر هیچ مالی نداشته است و دیگران برای او لباس خریداری می‌کنند.

در این روایت امام علیه السلام نسبت به اموالی که صاحبان آن مشخص نیست، اشاره نکرده‌اند که آن اموال متعلق به ایشان است، بلکه صرفاً صدقه دادن را مطرح کرده‌اند. از طرف دیگر ظاهر روایت بیان حکم اولی شرعی است. در نتیجه با روایات پیشین که دلالت بر تعلّق اموال مجهول‌المالک به امام علیه السلام داشتند، تعارض خواهد داشت. البته تعارض مبتنی بر اعتبار سند هر دو دسته است، ولی اگر دسته اول به لحاظ سندی معتبر نبوده و صرفاً این روایت معتبر باشد، به خصوص همین روایت اخذ خواهد شد. اما مسئله این است که این روایت نیز به لحاظ سندی از اعتبار برخوردار نیست؛ چون در سند آن، ابراهیم بن اسحاق قرار دارد که به جهت اینکه راوی از او، علی بن محمد بن بندار است، مقصود از او، ابراهیم بن اسحاق احمری نهاوندی است که وثاقت او ثابت نیست. علاوه بر اینکه در ادامه نیز علی بن ابی حمزه ذکر شده که بعید نیست، علی بن ابی حمزه بطائنی باشد که ضعیف است؛ لذا روایت به لحاظ سندی دچار ضعف است.



جلسه: ۱۲۴
تاریخ: ۱۴۰۴/۱۱/۲۱

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

روایت دوم: روایت نصر بن حبيب

وَبِإِسْنَادٍ مُّحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ نَصْرِ بْنِ حَبِيبٍ صَاحِبِ الْخَانِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى عَبْدِ صَالِحٍ ع - لَقَدْ وَقَعْتُ عِنْدِي مَائَتًا دِرْهَمٍ (وَأَرْبَعَةُ دَرَاهِمٍ) وَأَنَا صَاحِبُ فُنْدُقٍ وَمَاتَ صَاحِبُهَا وَلَمْ أَعْرِفْ لَهُ وَرَثَةً فَأُرِيكَ فِي إِعْلَامِي حَالَهَا وَمَا أَصْنَعُ بِهَا فَقَدْ صِفْتُ بِهَا ذَرْعًا فَكَتَبْتُ أَعْمَلُ فِيهَا وَأَخْرِجُهَا صَدَقَةً قَلِيلًا قَلِيلًا حَتَّى تَخْرُجَ.^۱

روایت به لحاظ سندی تا یونس مشکلی ندارد و صحیح است. اما یونس از نصر بن حبيب نقل کرده که مشخص نیست چه کسی است. در صورتی که نقل اصحاب اجماع، موجب اثبات وثاقت شخص باشد، روایت صحیح می شود و در صورتی هم مروی عنه اصحاب اجماع، حجت باشد، روایت معتبر خواهد بود. اما اگر هیچ یک از این دو وجه مورد پذیرش قرار نگیرد، روایت به لحاظ سند دچار اشکال می شود.

به لحاظ دلالی، روایت نصر بن حبيب، مشابه روایت محمد بن قاسم بن فضیل است که صاحب مال از دنیا رفته و ورثه ای برای او شناخته شده نیست؛ چون نصر بن حبيب مسافر خانه داشته و اموالی از مسافری جا مانده و نصر بن حبيب می دانسته است که صاحب آن از دنیا رفته و ورثه ای هم برای او نمی شناخته است. امام علیه السلام بدون اینکه سؤال کند که ورثه داشته است و شناخته شده نیست و یا اینکه اساساً ورثه ندارد، بیان کرده است که باید آن مال کم کم صدقه داده شود تا تمام شود. از طرف دیگر ظاهر روایت این است که در آن به حکم اولی اشاره شده است. در نتیجه استفاده می شود که مال مجهول المالک بدون اجازه امام علیه السلام صدقه داده می شود.

روایت سوم: صحیح یونس بن عبدالرحمن

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَاعُ وَأَنَا حَاضِرٌ إِلَى أَنْ قَالَ فَقَالَ رَفِيقُ كَانَا بِمَكَّةَ - فَرَحَلْنَا مِنْهَا إِلَى مَنْزِلِنَا فَلَمَّا أَنْ صِرْنَا فِي الطَّرِيقِ أَصْبْنَا بَعْضُ مَتَاعِهِ مَعَنَا فَأَيُّ شَيْءٍ نَصْنَعُ بِهِ قَالَ تَحْمِلُونَهُ حَتَّى تَحْمِلُونَهُ إِلَى الْكُوفَةِ - قَالَ لَسْنَا نَعْرِفُهُ وَلَا نَعْرِفُ بَلَدَهُ وَلَا نَعْرِفُ كَيْفَ نَصْنَعُ قَالَ إِذَا كَانَ كَذَا فَبِعْهُ وَتَصَدَّقْ بِثَمَنِهِ قَالَ لَهُ عَلَى مَنْ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَالَ عَلَى أَهْلِ الْوَلَايَةِ.^۲

تنها راوی محل اختلاف در سند این روایت، محمد بن عیسی بن عبید است. با اثبات وثاقت او - که به نظر ما ثابت است - روایت صحیح خواهد بود. بنابراین روایت یونس بن عبدالرحمن، اولین روایت معتبر در ارتباط با اموال مجهول المالک است. در این روایت شخصی درباره اموال همسفر خود که نزد او جا مانده و هیچ شناختی از او و شهرش نداشته، سؤال کرده و امام علیه السلام در پاسخ فرموده است: «آن مال را بفروش و ثمن آن را صدقه بده». البته در ادامه روایت بیان شده است که باید صدقه به شیعه داده شود. ظاهر روایت این است که صدقه دادن ثمن کالا، حکم اولی شرعی است.

۱. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۹۷.

۲. وسائل الشیعة ۲۵: ۴۵۰ - ۴۵۱.



جلسه: ۱۲۴
تاریخ: ۱۴۰۴/۱۱/۲۱

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

تاکنون به سه روایت اشاره گردید که در آن‌ها به صدقه دادن مال مجهول المالك اشاره شده است و در مقابل آن‌ها، دو روایت نیز وجود دارد که مال مجهول المالك را متعلق به امام علیه السلام دانسته است. در صورتی که روایات تعلق اموال مجهول المالك به امام علیه السلام به لحاظ سندی معتبر نباشند، مسئله روشن است و به روایات دال بر صدقه دادن مجهول المالك تمسک خواهد شد. در صورتی هم که روایات دال بر تعلق اموال مجهول المالك به امام علیه السلام، به لحاظ سندی معتبر باشند و یا وثوق به صدور آن‌ها وجود داشته باشد، بین دو دسته روایت، تعارض مستقر وجود ندارد؛ چون می‌توان بین دو دسته روایت این چنین جمع کرد که اموال مجهول المالك متعلق به امام علیه السلام و در اختیارشان است، اما ایشان از باب ولایت خود، اجازه داده‌اند که به اهل ولایت صدقه داده شود. شاهد بر این جمع، روایت داود بن ابی یزید است که در آن، امام علیه السلام در عین اینکه بیان کرده‌اند مال مجهول المالك متعلق به ایشان است، تقسیم کردن بین برادران را مطرح کرده‌اند که این مطلب مشخص می‌کند که از سوی امام علیه السلام، اعمال ولایت صورت گرفته است.

تاکنون به دو دسته روایت در ارتباط با اموال مجهول المالك اشاره گردید، اما سه روایت دیگر وجود دارد که ظاهر آن‌ها این است که اموال مجهول المالك ارتباطی به امام علیه السلام ندارند، اما در عین حال در آن‌ها به صدقه دادن نیز اشاره نشده است.

روایت اول: روایت هیثم بن ابی روح

وَبِإِسْنَادٍ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ] عَنْ يُونُسَ عَنْ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي رَوْحٍ صَاحِبِ الْخَانَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى عَبْدِ صَالِحٍ عَ إِني أَتَقَبَّلُ الْفَنَادِقَ فَيَنْزِلُ عِنْدِي الرَّجُلُ فَيَمُوتُ فَجَاءَهُ وَلَا أَعْرِفُهُ وَلَا أَعْرِفُ بِلَادَهُ وَلَا وَرَثَتَهُ فَيَبْقَى الْمَالُ عِنْدِي كَيْفَ أَصْنَعُ بِهِ وَلِمَنْ ذَلِكَ الْمَالُ قَالَ أَتْرُكُهُ عَلَى حَالِهِ.^۱

این روایت توسط هیثم بن ابی روح نقل شده که دارای توثیق نیست. البته یونس بن عبد الرحمن از او نقل کرده است که اگر نقل اصحاب اجماع کافی باشد، وثاقت او ثابت می‌شود و یا روایت او معتبر خواهد بود. هیثم بن ابی روح صاحب مسافرخانه بوده و در نزد او مالی از کسی باقیمانده است که از دنیا رفته و شناختی از او و ورثه اش وجود نداشته است. امام علیه السلام فرموده‌اند: مال باقی مانده به حال خود رها گردد.

روایت دوم: روایت معاویه بن وهب

وَبِإِسْنَادٍ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ] عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي ثَابِتٍ وَابْنِ عَوْنٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فِي رَجُلٍ كَانَ لَهُ عَلَى رَجُلٍ حَقٌّ فَقَدَهُ وَلَا يَدْرِي أَيْنَ يَطْلُبُهُ وَلَا يَدْرِي أَحْيٍ هُوَ أَمْ مَيِّتٌ وَلَا يَعْرِفُ لَهُ وَارِثًا وَلَا نَسَبًا وَلَا (وَلَدًا) قَالَ أَطْلُبْ قَالَ فَإِنْ ذَلِكَ قَدْ طَالَ فَأَتَّصِدَّقُ بِهِ قَالَ أَطْلُبْهُ.^۲

این روایت درباره کسی است که دیگری حقی بر عهده او داشته و او را گم می‌کند و اصلاً نمی‌دانسته است که کجا به دنبال او بگردد و از زنده یا مرده بودن و همچنین وارث داشتن او نیز خبر نداشته است. امام علیه السلام ابتدا به جستجو کردن از او امر کرده و حتی بعد از اینکه به خدمت ایشان عرض می‌شود که مدت طولانی گذشته است، مجدداً به جستجو کردن نسبت به او امر کرده‌اند.

۱. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۹۸.

۲. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۹۷.



جلسه: ۱۲۴
تاریخ: ۱۴۰۴/۱۱/۲۱

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

سند این روایت با اشکال مواجه است.

روایت سوم: روایت هشام بن سالم

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: سَأَلَ خَطَّابُ الْأَعْوَرِ لُبَّاءَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ عَ وَ لَنَا جَالِسٌ فَقَالَ إِنَّهُ كَانَ عِنْدَ أَبِي أَجِيرٍ يَعْمَلُ عِنْدَهُ بِالْأَجْرَةِ فَفَقَلْنَا وَ بَقِيَ مِنْ أَجْرِهِ شَيْءٌ (وَلَا يُعْرِفُ لَهُ وَارِثٌ) قَالَ فَاطْلُبُوهُ قَالَ قَدْ طَلَبْنَاهُ فَلَمْ نَجِدْهُ قَالَ فَقَالَ مَسَاكِينُ وَ حَرَكَ يَدَهُ قَالَ فَأَعَادَ عَلَيْهِ قَالَ اطْلُبْ وَ اجْهَدْ فَإِنْ قَدَرْتَ عَلَيْهِ وَ إِلَّا فَهُوَ كَسَبِيلِ مَالِكَ حَتَّى يَجِيءَ لَهُ طَالِبٌ فَإِنْ حَدَثَ بِكَ حَدَثٌ فَأَوْصِ بِهِ إِنْ جَاءَ لَهُ طَالِبٌ أَنْ يُدْفَعَ إِلَيْهِ.^۱

این روایت درباره کسی است که اجرت اجیری را بدهکار بوده و او را گم می‌کند و وارثی هم برای او نمی‌شناخته است. امام علیه السلام در ابتدا امر به جستجو کردن از او کرده و در ادامه بیان کرده‌اند اگر تلاش کردی و پیدا نشد، آن مال همانند مال خودت بوده و قابل استفاده کردن است تا اینکه کسی به دنبال آن مال بیاید.

این روایت به لحاظ سند، صحیح است و در آن اعطای مال به امام علیه السلام و یا صدقه دادن مطرح نشده است. درباره روایات متعددی که در ارتباط با اموال مجهول المالک اشاره گردید، در صورتی که روایات دال بر تعلق این اموال به امام علیه السلام به لحاظ سندی معتبر باشند، همان طور که در جمع بین آن‌ها با روایات مربوط به صدقه دادن بیان گردید که روایات صدقه دادن، حمل بر اعمال ولایت از طرف امام علیه السلام می‌شود، روایات دال بر لزوم جستجو از صاحب مال و رها کردن و همچنین جایز بودن استفاده برای کسی که مال مجهول المالک را در اختیار دارد، حمل بر اعمال ولایت از طرف امام علیه السلام می‌شود و با این جمع، مشکلی وجود نخواهد داشت. اما اگر روایات دال بر تعلق اموال مجهول المالک به امام علیه السلام به لحاظ سندی معتبر نباشند، سایر روایاتی که مبتلا به ضعف سند هستند، کنار گذاشته شده و وجه جمع بین روایات معتبر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

از بین روایاتی که تعلق داشتن اموال مجهول المالک به امام علیه السلام را مطرح نکرده‌اند، صرفاً روایات دال بر صدقه دادن و همچنین روایت هشام بن سالم که جستجو کردن از صاحب مال را مطرح کرده، معتبر هستند. اگرچه در این روایات به دو مطلب متفاوت اشاره شده، اما ممکن است گفته شود که موضوع آن‌ها متفاوت است؛ چون روایات دال بر صدقه دادن، مربوط به مال خارجی هستند؛ در حالی که روایت هشام بن سالم، مربوط به طلبی است که دیگری بر عهده شخص دارد. در نتیجه جمع بین روایات این چنین می‌شود که اگر مال مجهول المالک، عین خارجی باشد، صدقه داده می‌شود و در صورتی که طلبی باشد که دیگری از شخص دارد، باید از صاحب آن جستجو شود.

آنچه حائز اهمیت بوده و مرتبط با بحث حاضر است، این نکته است که ثابت نیست اموال مجهول المالک از منابع مالی حکومت اسلامی باشد. البته اینکه احتیاط شده و اموال مجهول المالک، با اذن ولی امر صدقه داده شود، بحث دیگری است و مطلوبیت آن نفی نمی‌شود.